



رهائی

سال دوم - شماره ۵۷

پنجشنبه ۲۷ آذر ماه ۱۳۵۹

شماره ۲۵ - سال

در این شماره:

فراخوان

برای مبارزه در راه تحقق عاجلترین خواسته‌های دموکراتیک

نقدی بر نظرات سازمان پیکار (۶)

"اگنوستیسیسم" یا "ندانم‌کاری" پیکار

"رنجنامه" بنی صدر یا مانیفست جناح "لیبرال"

کردستان: کشتار زحمتکشانش ادامه دارد

آیت الله کاشانی "روحانی مبارز" فاشیست

در حاشیه رویدادها:

نیم نگاهی به دولت صدر روزه محمد علی رجائی

فراخوان

برای مبارزه در راه تحقق عاجلترین خواسته‌های دموکراتیک

تا تو در خوابی، بیداری من بی ثمر است

تا تو در خوابی و رویای تو بیداری ست

همه عالم

بیدار!

تا تو بیهوده و دستانت "ای کاش!"

همه عالم

گو
هشیار!

تا تو بی فایده

بی فایده انسان

تا تو بی حادثه

بی حادثه تاریخ



بیست و دو ماه از استقرار حاکمان جدید بر مسندهای قدرت گذشته است. ساگر چه تا به یک نگاه گذرا بر آنچه امروز بر این کشور محنت زده میگذرد کافی است تا اعماق فاجعه‌ای که سد تحمل میلیونی سفید معنویان ساکنان داران مکتبی (!) بر این کشی شکسته عامل مستقیم آن استبداد برای العین مشاهده شود. معذک مطالعه فهرست وار کارنامه‌ی هیات حاکمه‌ی جدید در زمین‌های تهاجمات و تجاوزاتی که از همان نخستین لحظات پس از قیام بهمن ماه ۵۷ آزادیهای دموکراتیک خلقهای ما را نشانه گرفت و هدفی جز بازسازی هر چه سریعتر نظام متعفن سرمایه‌داری ضربه‌خوردن ایران و جلوگیری از شتاب فزاینده‌ی مبارزه‌ی ضد امپریالیستی توده‌ها نداشت میتواند شناخت گرداب خطرناکی را که این کشی درهم شکسته به جانب آن هدایت میشود برای ساده دلانی که هنوز از مفتخوران سهم امام چشم انتظار معجزه‌اند آسانتر کند و آنان را به عمق چاه ویلی که هم اکنون بر دهانه‌اش تاب میخوریم آگاهی دهد.

کارنامه‌ی سیاه هجوم و تجاوز هیات حاکمه‌ی جدید به حقوق و آزادیهای دموکراتیک، آنهم بلافاصله پس از پیروزی قیام بهمن ماه ۵۷ در سطور زیر خلاصه شده است:

الف: نوروز و اول فروردین ۵۸، آخوندهای حاکم و تیمساران شاهنشاهی نظیر قره‌نی مزدور بسد کودکان سینه‌دجی بجای شیرینی و اسباب‌بازی، گلوله و بمب و راکت عیدی دادند.

ب: در ششم فروردین پاسداران ارتجاع، خلق ترکمن را بمدت پنج روز به گلوله بستند. خانه‌هایشان را بر سرشان خراب کردند، دهها تن را بقتل رسانده صدها نفر را مجسروح کردند.

ج: سوءاستفاده‌ی آشکار از اعتماد توده‌های ناآگاه در برگزاری رفراندوم غیر دموکراتیک دهم

- فروردین ماه ۵۸، که مضمون دغلكارانه‌ی آن مخیر داشتن (!) مردم ساده‌دل بود به انتخاب ولایت فقیه (زیر عنوان جمهوری اسلامی!) در برابر رژیم ستمر سلطنتی - یعنی چیزی که پیشاپیش با یورش قهرآمیز خود مردم مهر باطل خورده به زیالهدان افکنده شده بود!
- د : ایجاد و قیاحانه‌ترین شکل سانسور و تحریف واقعیات بدست یکی از کارچاقی‌کنهای رژیم اسلامی در فضای نامردمی و آکنده از بهتان و دودوزه‌بازی در سازمان رادیو و تلویزیون .
- ه : طرح مسالهای خلق سلاح عمومی در شرایطی که هنوز مسالهای ارتش امریکایی شاه حل نشده باقی مانده بود. (چیزی که در نظر آگاهان، به موضوع شوطنه‌ها و ساخت و پاختهای عورت گرفته در جریان انتقال قدرت و بمنظور چوب گذاشتن در چرخهای انقلاب، ایما در سواکشده تری میداد .)
- و : خواستهای مستمر توده‌ها در افشاء و لغو قراردادهای اسارت‌بار با امپریالیسم امریکسا همواره مورد تمسخر و بی‌اعتنایی جاکمان جدید، که بدنبال مذاکره با رمزی کسلرک ها و هوبزرها بقدرت رسیده بودند، قرار گرفت .
- ز : سرکوب و کشتار جنایتکارانه‌ی خلق عرب به بهانه‌ی تجزیه طلبی . در حالیکه امروز، علیرغم همه‌ی آنها مات رژیم، خلق عرب بخشی چشمگیر از نیرویی را تشکیل داده است که با چنگ و دندان از خوزستان در برابر اشغال ارتش عراق بدفاع برخاسته!
- ح : حمله‌ی نظامی سرتاسری به کردستان - بمباران شهرها و روستاهای کردنشین و اعدام دست - جمعی مبارزان در آنجا به آنها ماتی که بیدرنک ریاکارانه بودن آنها به شوت رسید (آنها ماتی نظیر گروگان گرفتن زنان شیعه توسط اکراد و تجاوز به آنها، حمله و آتش زدن به مساجد و غیره و غیره ...)
- ط : قرار دادن مطبوعات آزاد در جو خردکننده‌ای از فشار و خفقان - تمغیه‌ی نویسندگان کیهان، تعطیل روزنامه‌ی آیندگان و حدود چهل مجله و روزنامه‌ی دیگر و دستگیری بی دلیل گروهی از نویسندگان آیندگان به مدتی بیش از دو ماه و آنگاه رها کردن بدون محاکمهی آنسان پس از آنجه آنها مات عجیب و غریبی که بایشان نسبت داده بودند .
- ی : حمله‌ی گروههای سازمان یافته بدفاتر سازمانهای سیاسی با پشتیبانی پاسداران مسلح از سلب آزادی از احزاب سیاسی مترقی و جمعیتها . حمله به میتینگ‌ها و تظاهرات مترقی و هجوم مسلحانه به تحصنها و اعتراضات کارگران .
- ی : تبدیل مجلس موسسان به مجلس خبرگان (!) و انتصاب عمده‌اکره‌ی ولایت فقیه بعنوان نمایندگان انتخابی مردم!
- ل : غیر قانونی اعلام داشتن نشریات تمامی سازمانهای مشرقی کشور و دستگیری و ضرب و جرح پخش کنندگان اینگونه نشریات که در پاره‌ای موارد کار به نیراندازی منجر به مرگ افراد نیز کشیده است .
- م : قتل رسوایی آمیز رهبران خلق ترکمن در کند .
- ن : دو مرحله‌ای کردن انتخابات مجلس شورای (اسلامی) و تقلب بیحد و حصر در آراء فریبسبب خوردگان، و در نهایت امر بهیج شمردن آراء مردم و توهین مستقیم به آنها از طریق بیرون افکندن منتخبین مترقی .
- ص : حمله به دانشگاه‌ها و مدارس عالی در سراسر کشور، تعطیل مراکز دانشگاهی و کشتار و اعدام بیدریغ استادان و دانشجویان .
- ع : ممنوع اعلام داشتن هرگونه تظاهرات و اجتماعات نیروهای انقلابی و بخون کشیدن راهپیمای کارگران بیکار و تحصنها و اعتراضات کارگران .

ف : انحلال شوراهای کارگری و ایجاد شوراهای فرمایشی (اسلامی). دستگیری و اخراج کارگران مبارز.

ض : اقدام به تصفیه در مدارس و اخراج معلمان و دانش آموزان مترقی از طریق اعمال تفتیش علنی و قرون وسطایی عقاید در مورد آنان.



- کارگران مبارز بیدار دل !
- زحمتکشان !
- خلقهای ستمدیده !
- پرسنل انقلابی نیروهای مسلح !
- روشنفکران آزاداندیش !
- دانشجویان و دانش آموزان سراسر کشور !
- کارمندان شریف و مبارز بخشهای دولتی و خصوصی !
- زنان و مردان آزادیخواه !
- مردم ستمدیده و از ستم نرسیده ایران !

آنچه فهرست وار و به اجمال در سطور بالا بر شمردیم تنها و تنها مثنی است از خسروار. شما خود به سادگی میتوانید موارد بسیار دیگری را از دیده ها و شنیده های خود برای کارنامه سیاه بیفزائید. اقلام متعددی از ترورها و اعدامهای بدون محاکمه کارگران آگاه و مبارز و نیروهای انقلابی و روشنفکران مترقی، حمله به نهادهای فرهنگی، اقدامات ضد علمی و ضد فرهنگی و جهل پرورانه آشکار، اعدام دزدانه ی پیروان مذاهب دیگر، براه انداختن جشن کتاب سوزی و حیف و میل اموال مصادره شده و وابستگان رژیم سابق توسط نهادهایی نظیر بنیاد مستضعفین ... همچنین میتوان جنایات متعدد و گوناگون دیگری را بر این سیاهه های سنگ و بیشر می افزود. گسسه سراسر صفحات مطبوعات مستقل و آزاد پیش از آنکه به بهانه های واهی مورد هجوم و تعطیل یا مصادره قرار گرفته به ورقپاره های بی ارزش مداح رژیم حاکم تبدیل شوند سرشار از آنهاست و بوضوح تمام حکایت از ایلغار مجددی میکند که کشور ما، در آستانه ی قرن بیست و یکم مورد تجاوز آن قرار گرفته است و بار دیگر خاطره ی ایلغار اقوام بدوی دشمن فرهنگ و مدنیت را به عیان در برابر چشمان حیرت زده ی ما میگذارد.

امروز مشاهده میکنیم که مبارزه ی قدرت و خصامت فزون طلبی باعث شده است لاشخوران خرده بورژوا و کفتاران بورژوا لیبرال بر سر تعاحب سهم بیشتری از لاشمرده ی انقلاب ملا خور شده بر برابر هم صف آرایی کنند و به قصد بیرون راندن یکدیگر از میدان قدرت شمشیرها را از رو ببندند. اما هر چند که بدین سبب ناگهان همه ی گریه دزدها از نو عابد و زاهد شده اند و ارادل و قیچی چون قطب زاده ناگهان بیاد حرمت بر خاک افتاده ی آزادی بیان و قلم آب در چشم میگردانند و بوقلغانک ریزه خواری چون "رئیس جمهور منتخب و فرماندهی کل قوا" که همین چند ماه پیش سه قصد بیرون کشیدن لقمه از پوزه ی آخوند بهشتی، سوار بر موجی از لمپن ها به دانشگاه تاخت تا بقول خود "مرکز تحریک و توطئه" را فتح کند اکنون ناگهان چنان بیاد "لزوم افتتاح دانشگاهها" افتاده که خواب به چشمانش راه نمییابد، معذک شک نیست که مردم همکاری هر دو جناح معسوم و مکلای قدرت را در سرکوبی حقوق و آزادیهای دموکراتیک در این بیست و دو ماهه ی اخیر از خاطر نبرده اند و بنحوی آگاهند که بمحض گذشتن این دوره ای که طرفین بر حسب نیاز محتاج فریب مجدد مردم شده اند، و به مجردی که مساله ی لزوم تعمیق دوباره منتفی شود و قمار شوم قدرت بسسه

پیروزی این یا آن جناح پایان یابد، بار دیگر کاسه همان کاسه است و آتش همان آتش، و بار دیگر آن ذره که در حساب نباید خلق است!

میبینیم که دوالپاهای سلطه طلب نهاد حاکم امروز، علیرغم همه‌ی بی‌کفایتی‌های خویش، علیرغم خصلت مفتخواری و مفت‌بری و عوام‌فریبی که طبیعت ثانوی آنها است، و علیرغم آنکه در همین یکصد ساله‌ی اخیر دست کم سه بار (نخست در ماجرای تحریم تنباکو، سپس در جریان انقلاب مشروطیت و سومین بار در مبارزات ملی کردن صنایع نفت) بوضوح نشان داده‌اند جز به منافع مادی و دنیایی خویش نمی‌اندیشند و هر بار به مجرد آنکه به منافع خود رسیدند مردمی را کسبه صغیر و کوسند تلقی میکنند به امید خدا می‌گذارند تا بار مقدر خود را ببرند و خار مقدر خود را بچرند، اکنون برای چهارمین بار موفق شده‌اند با بهره‌جستن از ناآگاهی خلق ما و غنیمت شمردن فرصت پیش آمده به گروه‌ی ناشوآن خلق بر جهند و او را برای تحمل دوران پر ادبار دیگری تا آخرین قطره‌ی مقاومتش بدوشند.

امروز، ما با توجه به تجارب تلخ عینی بیست و دو ماهی که از قیام بهمن ماه ۵۷ گذشته، همه‌ی نیروهای انقلابی اصیل و مردم آزاده‌ی ایران را به مبارزه‌ای «ما هفتک و یکپارچه» فرا میخوانیم تا به کمک آن به آرمانهای بنیادینی تحقق داده شود که تنها راه رهایی خلقهای ستمدیده‌ی ما از نحوست سلطه‌ی این دوالپاهای سواری طلب و بورژوازی گرگ صفت و حامیان امپریالیست آنهاست. چرا که بی‌گمان این سکه دو رو بیشتر ندارد:

یا ما سر خصم را بکوبیم به سنگ

یا او تن ما به دار سازد آونگ!

ما در این لحظه‌ی تاریخی، با اشاره‌ای گذرا به خیانت‌های تاریخی یکصدساله‌ی روحانیون و یادآوری تجارب تلخ این بیست و دو ماهه‌ی سراسر درد و رنجی که از نحوست سلطه‌ی انسان و بورژوازی رفیق قافله و شریک دزد آنها بر خلقهای ایران گذشته است همه‌ی نیروهای آگاه و غیر وابسته را فرا میخوانیم برای مبارزه در راه تحقق یافتن:

۱- آزادی سازمانها و گروهها و احزاب سیاسی و تشکلهای صنفی و شوراهای کارگری و اتحادیه‌های روستایی.

۲- خودمختاری خلقها در پناه دموکراسی برای ایران.

۳- برخورداری از حق اشتغال، مسکن، بهداشت و تحصیل مجانی برای همگان بویژه برای زحمتکشان و خانواده‌ی آنان.

۴- آزادی بدون قید و شرط زنان در زمینه‌های اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و فرهنگی و مدنی و برابری کامل آنان با مردان.

۵- آزادی ضمانت‌شده‌ی مطبوعات و از آنجا: آزادی بیان و قلم.

۶- امحاء کامل مصداق شرم‌آور و خودکامانه‌ی مفهوم "زندانی سیاسی".

۷- بازگشایی فوری دانشگاهها و اداره‌ی آن از طریق شوراهای انتخاباتی استادان، دانشجوینان و کارکنان دانشگاهها و آزادی فعالیتهای سیاسی در مدارس.

۸- انحلال کلیه‌ی سازمانها و نهادهای وسیع رسمی و غیر رسمی سرکوبگر و از جمله "دادگاههای انقلاب" که عملاً سرکوب مبارزان سیاسی را در دستور کار خود قرار داده است.

۹- ایجاد شوراهای سربازان، درجه‌داران، و افسران جزء در ارتش بقصد امحاء شیوه‌های فاشیستی اطاعت کورکورانه و ایجاد ارتش خلقی بجای ارتش شاهنشاهی - اسلامی کنونی.

مرگ بر امپریالیسم جهانی به سرگونی امپریالیسم آمریکا

هر چند از پیش آشکار است که رژیم حاکم کنونی بدلیل ضعف تاریخی و وابستگی ایران به بازار جهانی سرمایه، همچنین ضعف پیش و منطق گریز پایی از مواجهه با خواستههای دموکراتیک، و وحشت از مبارزه طبقاتی به هیچ روی قادر به تامین خواستهایی از این دست نیست، و جز این راهی نخواهد داشت که آزادیهای اجتماعی را زیر عناوین "التفاتی" و "غربی یا شرقی" و "غیر اسلامی" و "غیر مکتبی" و "فدائینقلابی" و جز اینها، در دایرهی تنگ برداشتهای بلاصحت آمیز خود از مسایل محدود کند تا بتواند سربلندتر بحساب آنها برسد، با اینحال ما که تداوم انقلاب را جدا از مبارزه برای استقرار آزادیهای دموکراتیک نمیدانیم، از تمام تشکلهای صنفی - سیاسی شرقی و سازمانهای انقلابی و افراد آگاه دعوت میکنیم که از طریق بردن این شعارها بمیان تودهها و هر چه بیشتر آشنا کردن تودهها با مفاهیم گستردهی این شعارها، در راه تحقق بخشیدن به آزادیهای دموکراتیک به مبارزه ای پیگیر و بنیادی اقدام کنند.

امروز، بحیثیت و دوماه پس از برجیده شدن دستگاہهای دیکتاتوری سلطنتی، ما هنوز در شرایطی بسر میبریم که:

- زندانیان از بسیاری زندانیان غالباً شکنجه دیدهی سیاسی به لانهی مورچه میمانند.
- اختناق و سانسور بحدی است که پنداری نویسندگان و روشنفکران هنوز در سیاهترین سالها حکومت مطلقهی شاه بسر میبرند.
- دستههای فاشیستی شب و روز در خیابانها به شکار انقلابیون مشغولند.
- اوباش خیابانی با چاق و چاقو به اجتماعات خیابانی حمله میبرند.
- هیچ روزنامه و نشریهای حق انتشار ندارد مگر اینکه پیشاپیش آخوندی "مکتبی و متعهد" و یا یکی از همپالگی های آنها در راس آن قرار گرفته باشد.
- هم اکنون "لجدهی قانونی" احزاب و گروههای سیاسی در "مجلس شورای اسلامی" در حال "بررسی" است.
- در کربلای عوادل رژیم به کشت و کشتاری باور ناکردنی مشغولند.
- در جنوب و غرب کشور، پاسداران فراری که به یمن مقاومت مردم محلی به پشت سنگرها بازگشته اند میهن پرستان وابسته به گروههای شرقی را شناسایی، خلع سلاح و بازداشت میکنند. حتی در مواردی این افراد به جوخه های اعدام سپرده شده اند.
- مدارس که به اسارت در چنگال "انجمنهای اسلامی" تن در نداده اند یکی پس از دیگری تعطیل میشوند.
- افق بازگشتی دانشگاه همچنان تاریک است.
- بسیاری از مبارزان انقلابی در دادگاههای با اصطلاح "مبارزه با مواد مخدر" بنام قاچاقچی اعدام شده اند.
- کارگران مبارز به اشپام "اخلال در تولید" از کارخانهها اخراج شده به زندانهای قمری و سطایی برده میشوند.
- شورا های سربازی به بهانهی "شرایط فرق العادهی زمان جنگ"، بیش از پیش، یکی پس از دیگری منحل میشوند و چکمه لیسان شاه و رژیمش (تیمسارانی نظیر فلاهی، باقری و...) به برقراری مجدد روابط فاشیستی اطاعت کورکورانه کوشا هستند.
- زنان، با ترفندهای که نامش را وقیحانه "حرمت و آزادی اسلامی زن" نهادند بزیور حساب توهین آمیز رانده شدند و اکنون زمینه چینیهای مجددی در کار است تا آنان را یکسره از

پرتوان ترین اتحاد کارگران علیه سرمایه داران

کار در ادارات و کارخانه‌ها و کارگاهها بیرون بریزند و به کنج خانه‌ها بنشانند.

● هموطنان!

● کارگران، دهقانان، سربازان و زحمتکشان آگاه!

● زنان و مردان انقلابی کوشا و خستگی ناپذیر!

● خلقهای درگیر، مضاف طبقاتی و ملی!

● روشنفکران گرفتار در چنگال اختناق و عوام‌فریبی!

● استادان و دانشجویان مبارز در سراسر کشور!

● کارمندان مبارز اسرهای تهای یا کماری اسلامی و شفتیش عفا یدقرون وسطا!

● مبارزان آگاه‌دل، از هر سازمان و هر گروه و هر حزب و جمعیت انقلابی!

ایجاد فضای مطمئنی برای زندگی، برای اندیشه‌های خلاق و برای تبادل افکار و امنیت فردی و اجتماعی تنها از طریق مبارزهای پیگیر در جهت امحاء شرایط و هن آمیزی که هم اکنون به توده‌های سراسر کشور ما تحمیل شده میسر است، و امحاء این شرایط ممکن نیست مگر اینکه:

۱- از هیچ کوشش مشخص یا گروهی برای سازمان دادن به حرکات و اعتراضات توده‌ای علیه خودکامی - هایی که بیروزی شوم و نحس خود را در استعمار ستم طبقاتی، در نفی آزادیهای فردی و اجتماعی، در تحمیل حجاب زنان بعنوان مقدمه‌ای برای طردنیمی از جمعیت خلاق کشور از عرصه‌ی پیکار و تولید اجتماعی، در نفی تخصصهای فنی و علمی، در نفی حقانیت گروههایی با طومار - هایی طولانی از نام شهدایشان، در نفی قومیتها، در نفی هر تفکرواندیشه‌های جز آنچه در برداشتهای بیمارگونه‌ی خود آنان میگذرد، در نفی تاریخ و هنر، در نفی - صنعت و تمدن امروز میدانند، فروگذار نکنیم.

۲- افراد و عناصر آگاه و مترقی و انقلابی در کارخانه، در روستا، در مدرسه، در اداره، در ارتش، در کوچه و خیابان و در همه جا، ضمن افشاء ماهیت طبقاتی و شعارهای دروغین جناح تازگی "آزادیخواه" حاکمیت و جلوگیری از ایجاد توهم تازه‌ای در توده‌ها، باید فعالانه علیه حاکمیت طرفداران ولایت فقیه، که به وقیحانه‌ترین نحوی حاکمیت مردم - سرنوشت خود را نفی میکنند، به مبارزه برخیزند. مبرم ترین وظیفه‌ی عناصر انقلابی و مترقی، در رابطه با شعارهای ارائه شده در فوق، در مرحله‌ی کنونی، افشاء و سازماندهی مبارزه علیه حکومت توحیح المسائل نویسها و روضه‌خوانان و شرکاء آنهاست که سرخست ترین طرفداران جهل و ناآگاهی و سرکوب ستم طبقاتی، و کینه‌توزترین دشمنان زحمتکشان و نیروهای مترقی و انقلابی هستند.

۳- گروهها و سازمانهای انقلابی و مترقی و تشکلهای دموکراتیک، بدور از هر گونه خرده کاری و توهم فزایی، گروه‌گرایی و خود محور بینی و رهبری طلبی، در جهت تحقق اهداف دموکراتیک اشاره شده، بنحوی فعال و یکپارچه و هماهنگ به مبارزه برخیزند و از هم امروز اعتراضات خودبخودی و خواسته‌های دموکراتیک توده‌ها را سازمان داده آنها را در خدمت مبارزه‌ی طبقاتی و منافع اساسی زحمتکشان جهت دهند.

سازمان وحدت کمونیستی

«دو جناحه»

بنی صدر یا مانیفست جناح لیبرال

محتوای رنجنامه‌ای که بنی صدر ظاهرآ خطاب به "امام خمینی" نوشته و در واقعیت با نفیست یا لیسبه کامل جناح "لیبرال" هیئات حاکمه بشمار می‌آید، بیش از بیسیاری از ملغمه‌های هفت جوشی که از سوی شمار بزرگسی از گروه‌ها و سازمانهای متصورا چپ، بشکل "تحلیل" از شرایط کنونی بحورد خلق اللیسبه داده میشود، گویای ماهیت اوضاع و احسوال آشفتهی پرنیلاطم حاضر است.

مآامیکه گرد و غبار ناشی از جنگ آندک اندر فرو نشست و اتحاد بر تزلزل، شکننده و موفق جناحهای حاکم در اوایل جنگ روبیسه افول نیفت، هنگامیکه رویه‌ی نوونیسستی و میهن پرستانه‌ی بخشهایی از مردم ناآگسیاه در اثر تشدید بحران اقتصادی، گرانی، بیکاری، آوارگی و جز اینها، به روحیه‌ی شاجمی تبدیل شد، و نیز هنگامیکه باره‌ای از نیروه‌سای چپ که در اوایل جنگ در گمان قیلشان بیساده تضاد قدیمی "خلق و اهریالیسم" کرد و دفاع از استقلال جمهوری اسلامی را در برابر تیاجم امپریالیسم امریکائی و البته از طریق عامل دست دستانده‌هاش رژیم اشیشی عراق) وظیفه‌ی مردم پرولتاریائی را خلقی خود شمردند، و اکنون در نهایت ترس ساری انتقاد از خود را در پیش گرفته‌اند، اینک "ناچاریم و بایسد برای اطلخ خود، برای آن که سازمانی جدی و مصمم برای پیشبرد امر پرولتاریا باقسی بمانیم و برای آنکه اجازه ندهیم خطاهای اشتباهات و انحرافات ما موجب بهره‌برداری خیل عظیم امپریالیسم امریکائی راست و رویزیونیست قرار گیرد، خودمان آنتینها بمان را بیسالا بزنییم و مواضع خود را در این مورد را زیرانتقاده جدی ببریم" (رز بندگان ضمیمه‌ی تئوریک شماره‌ی ۴۱، دوشنبه ۱۷ ذرماد ۵۹) و سرانجام هنگامیکه روشن شد مفهوم "وحدت‌آدر نزد جناح - های حاکم جز وسیله‌ای برای تسخیر هر چه بیشتر مواضع و اراضی قدرت محسوب نمیشود، باری، رنجنامه‌ی آتای بنی صدر چندان همدورا انتظار بنظر نمی‌آید، صرف‌نظر از آن و ناله‌هسای معمول خودستانی‌های همیشگی و فخر فحیمسی از مظلوم نمایان که سر سر نامها پوشاننده است، رنجنامه‌ی اخیر نمایانگر چند نکته‌ی اساسی است:

- ۱- حال به خار خود گذاشته شود.
- ۲- کار مشکل همیشگی یعنی تعدد مراکز سدرت و تصمیم‌گیری باید یکسره شود.
- ۳- دولت غیر متخصص و نالایق فعلی باید استعفا کند و جای خود را بدولت مورد قبول رئیس جمهوری و ارتش بدهد.
- ۴- رادیو و تلویزیون باید میان دو جناح تقسیم شود و غیره ...
- در سراسر نامه چندین بار از "حالیست انفجاری" و اینکه "مردم دارندید میگویند، در شهرهای خوزستان" اضطراب به نهایت رسیدگی در شهرهای دیگر هیچ چیز نیست و حقا هسیر روز طولانی تر میشود" سخن میرود، در حقیقت هیات حاکمه که از همان آغاز جنگ نهایت تلاش خود را بکار برده بود تا با تقویست رویه‌ی شوونیستی مردم از سویی ماهیت جنگ ارتجاعی کنونی را برده‌پوشی کند و توجه مردم زحمتکش را از سیاستهای جنگ افروزانهای حاکمان دو کشور ایران و عراق به سرکوبسی نیروهای انقلابی، کارگران حق طلب و خلق بهرمان کرد منحرف کند و از سوی دیگر با درخواست کار بیشتر و مصرف کمتر بر بحسبران اقتصادی حاضر سرپوش بگذارد، اینک به وضوح تمام میدید که فریاد جنگ اولیه‌ی بخشهایی از مردم ناآگاه به ناله‌های اعتراضی تبدیل شده، بدست و پا افتاد تا نظام را از خطر حتمی نجات بخشد. بهمین دلیل، بیساده‌ست که هر قدر از زمان بحران اقتصادی - سیاسی کنونی میگذرد، و بموارات آن هیات حاکمه پایه‌های توده‌ای خود را یکی پس از دیگری از دست میدهد، نیاز به یکپارچگی و یکدستی ترکیب حاکمیت و به تبع آن ایجاد یک دستگاه سرکوب متمرکزتر بیشتر احساس میشود. از سوی دیگر نمایش تاسوعا و عاشورا بیانگر این نکته بود که حزب جمهوری اسلامی با از دست دادن نسبی هوادارانش ناگزیر از این پس بطورزی عریان تر و بی برده‌تر از گذشته، تسخیر بقایای مواضع قدرت را هدفگیری میکند. بهمین ترتیب بنی صدر و طیف وسیعی از "لیبرالها" که موضعیت خود را در معرض خطری جدی میبینند، مقطع کنونی را اگر نه بعنوان تنها مقطع تعیین کننده، دستکم یکی از تعیین کننده‌ترین مقاطع میدانند. در تقسیم مواضع قدرت به جز ارتش (که تازه بر سر شمسرفتن کشمکش شدید میان دو جناح جریسبان دارد) - تقریبا تمامی مواضع (شورای عالی قضاوسی،

۱- انفجاری در حال وقوع است.
۲- ارتش میباید مورد حمایت بی قید و شرط امام امت، دولت و مجلس قرار گیرد و در عین

مجلس ، دولت ، سپاه پاسداران ، و ...) در اختیار حزب جمهوری اسلامی است . از سری دیگر بنی صدر که از داشتن یک حزب و تشکیلات سیاسی محروم است لامحالہ تنها راه مقابله با حزب جمهوری اسلامی را در روی آوردن به مردم و بهره برداری از ناراضی های اجتماعی - اقتصادی آنان (که خود را از طریق درخوا - ست های دموکراتیک ، نفي سانسور و اختناق ، و قطع شکنجه و اعدام های بی رویه و پایدان دادن به بحران اقتصادی فعلی و ... باز مینماید) می بیند .

در هر حال بنظر می آید که بنی صدر کماکان به تز قدیمی خود مبنی بر اینکه هرگاه " موجی (قطاری) برای پیفتن من در رأس آن قرار خواهد گرفت " که نخستین بار در جریان سرکوبی دانشجویان انقلابی و بستن در دانشگاه ها در اول اردیبهشت سال جاری بر زبان راند ، پای بند است . همین کسیکه خود زمسره ی عاملان موثر سرکوبی دانشگاه قرار دارد در سراسر رنجنامه ی کذابی جنسان از فضای سانسور و خفقان دم میزند که گویایی " از همان ابتدا " به مدد " روش های علمی " اینگونه شیوه ها را مذموم شمرده است . از سوی دیگر به هنگامی برای " آزادی " و " آزادیخواهی " پستان به تنور میچسباند که در سراسرنامه ی خود نه تنها از فاجعه ی قتل عام وحشیانه و ضد انسانی مردم روستای " اندر قاش " در کردستان قهرمان به وسیله ی پاسداران ضد انقلاب و بسیج مستضعفین حتی کلاسی بر زبان نمیراند ، سهل است ، بلکه از خدمات بیدریغ خود در بازسازی " یک ارتان پریشان و پراکنده و مایوس و پر هرج و مرج ... را که پستان در کردستان و گنبد و آذربایجان غربی جنگیده است و ... سرکوب جنبش دموکراتیک خلق های تحت ستم ترک و عرب دم میزند .

شاه و سلطه ی پهلوی شتمانسته بود از طریق ارگان های معمول و مرسوم در سایر کشورها (احزاب سیاسی ، پارلمان ، شهرداری ها و ...) دولت مردان و سیاستمداران مطلوب و دلخواه خود را تربیت کند و به وجود آورد ، ناگزیر باید به پذیرش نمایندگان و متخصصان بورژوازی دست دوم و سوم ایران تن در دهد . همراه با شدت یابی تضادهای درونی جناح همنسای حاکم ، بیرون راندن کارگزاران جناح رقیب و جایگزینی آنان بوسیله ی عوامل " خودی " در دستور قرار گرفت . از اینرو تقسیم بندی مکتبی - منحصص چیزی جز رویه ی مسالهی یاد شده نیست ، چرا که در قلمرو حاکمیت حزب جمهوری اسلامی تکنوکراتها و متخصصان کارآزموده ای مشغول بکارند که به هیچ روی کمترین کارگزاران جناح مقابل از تخصص برخوردار نیستند . در واقع دعوی این مکتبی (و تعلق فکری و عملی آن بیک جناح و مخالفت با جناح دیگر) و منحصص غیر مکتبی (وابسته به جناح بنی صدر) است و پس از رنجنامه ی فعلی و رنجنامه همنسای بعدی در برابر نیروهای انقلابی و چپ چسه وظایفی را فرار میدهد ؟ بنظر ما در عین افشای همه جانبه ی سیاست های ارتجاعی و فاشیستی حزب جمهوری اسلامی ، میباید با همان شدت وحدت دست به افشای ماکت رباکاران و عوامل فریبانه ی سیاست های بنی صدر و " لیبرال ها زد و مانع از آن شد که بار دیگر مردم زحمتکش ما از توهم ولایت فقیه " به توهم " ولایت بورژوازی " مذبذب ، متزلزل و وحشت زده ی ایران روی آورند .



تصحیح

متاسفانه اشتباهات زیر در رهائی شماره ی ۵۷ رخ داده اند که بدینوسیله با پوزش تصحیح میشود .
 صفحه ی ۲۵ ستون دوم سطر ۲۶ ، " چپ " جا افتاده است
 صفحه ی ۲ ستون اول سطر ۲۸ ، بجای کلمه ی " دوست " " دولت " تایپ شده است .
 صفحه ی ۲۲ ستون دوم سطر ۲ ، " انتصاب " صحیح است نه انتساب .
 صفحه ی ۱۴ ستون دوم سطر ۱۱ ، عبارت صحیح " وزارت " سوسیالیسم در هر دو " است که کلمات هر دو جا افتاده است .
 در صفحه ی چند پاسخ صفحه ی ۱۳ ستون دوم " تئوری فوکو " درست است .
 در صفحه ی ۱۹ ، ستون دوم سطر ۲۵ ، " جهش بزرگ به پیش " درست است .

در واقع تفاوت تنها در شیوه و روش سر - کوب است . حزب جمهوری اسلامی و جناح خرده بورژوازی هیات حاکمه بنابر ماهیت خود بیشتر به سرکوبی برنامه (که اساس آن بر پایه ی بسیج توده های ناآگاه استوار است) تمایل دارند . حال آنکه " لیبرالها " و بنی صدر شیوه ی سرکوب سازمان یافته و متمرکز (از طریق ارتش ، پلیس ، ژانداژمری ، نیجسروی امنیتی و ...) را تنها راه مقابله با ناراضی روزافزون مردم و تهدیدهای نیروهای انقلابی و کمونیست می شمارند .
 در این میان دعویایی که اخیرا بر سر تخصص و عدم تخصص در گرفته (و جای جای در نامه ی بنی صدر به امام امت انعکاس یافته) تنها نمودی از ماهیت نه چندان پنهان تضادهای جناح های حاکم است و آنچه پنهان تازگی هم ندارد . قدمت مسالهی تخصص و عدم تخصص را میتوان تا مقطع قیام بهمن و تعیین بازرگان بعنوان نخست وزیر دولت موقت دنبال کرد . خرده بورژوازی که در طول حکومت

هر دو جناح حاکم دشمن زحمتگشان ، حامی سرمایه داری

نقدی بر

نظرات سازمان پیکار

“آگوستیسیسم” یا “ندانم‌گاری” پیکار

قسمت هشتم

قصه داشتیم در این شماره برخی دیگر از نظرات “پیکار” را مورد دقت و نقد قسیرار دهیم و بسهم خود در تصحیح این اسنادات و اشکالات بینشی و ایدئولوژیک این سازمان کسه علیرغم همه‌ی کژاندیشیها از جمله سازمانهای مبارز جامعه‌ی ماست بکوشیم. ما با آنکه ایرادات و اشکالات را بقدری اساسی و عمیق میدانیم که تصحیح آنها را محتاج به یک تحول عمیق و دگرگونی همه‌جانبه‌ی بینشی و با علم باین مساله که اگر چنین امسیری میر باشد تنها در جریان یک مبارزه‌ی طبقاتی وسیع، رشد جنبش کارگری و اعتلا جنبش کمونیستی بدست آمدنی است، معهذا کلا ناامید نبوده و نیستیم که جدلهای ایدئولوژیک - تئوریک سازمانهای کمونیستی موجود - علیرغم بسببی ارتباط بود فعلی آنها با جنبش طبقه‌ی کارگر - نتواند تاثیرات معینی داشته باشد. دردور آنکه بسیاری از مسایلی که در درون سازمانهای کمونیستی یا در ارتباط میان سازمانهای کمونیستی مطرح اند هنوز مسایلی نیستند که در سطح جنبش کارگری مطرح باشند و عوام مسل مختلفی منجمله ضعف جنبش کارگری، بی ارتباطی ارگانیک مطلق یا نسبی سازمانهای کمونیستی با این طبقه، و از آنجا انتزاعی بسسوسدن بسیاری از مطالب عنوان شده، بدون هیچگونه نظارت و تصحیح توده‌ای میتواند تا آنها بتهای

منطقی و غیر منطقی خود ادامه یابد، جدلهای ایدئولوژیک - تئوریک در عین کمال اهمیت خود برد محدودی دارند. تنگنا اینکه “پیکار” که خود معترف است اکثریت خوانندگانش را روشنفکران تشکیل میدهند (از این اعتراف ضمنی ناخواسیبند تعجب نکنید - رجوع کنید به “پیکار ۶۶” پاسخ به نامه‌ها) و با سازمان “رزمندگان” و ما (که نه بطور ضمنی بلکه بطور صریح چنین اعتراف میکنیم) جدل میکنند، مخاطب و بیگانه توده‌ی مورد نظر، مستقیما توده‌های کارگیری نیستند. این امر بسدی انت ولی بهر حال واقعیت دارد. توده‌های کارگر، در این مرحله از جنبش، بطور غیر مستقیم از این جدلهای ناشر میگیرند. و این نازه تا آن بخش بسیار کوچکی است که فعلا سودای چنین مطالبی دارد. با اینهمه، محدود بودن تاثیر مستقیم این مباحث مانع از تسن دادن به آنها نیست. اگر قرار باشد که بخشی از وظیفه روشنفکران این باشد که با الهام از پیروشی واقعیت آگاهی سوسیالیستی را جمعیندی و نور موله کرده و به میان طبقه‌ی کارگر ببرند - که چنین است - پس میتوان این امید را داشت که تاثیرات معینی کتونی در گسترش و اشاعه‌ی خود به طبقه‌ی کارگر ابعاد وسیعتری یابد و بر سرنوشت جنبش کارگری تاثیر گذارد.

در این صورت، یعنی در حالیکه میدانیم این مباحث در مسیر جنبش کارگری موثرند، و همه ما لااقل ذهناً تصور میکنیم که دوستدار طبقه کارگریم، پس شغلب - و متاسفانه گناه میتوان گفت غرض ورزی - در برخورد به مسائل و نگران خوردن از "موضعی" که تمام پایه های آن فرو ریخته است را چگونه میتوان تعبیر نمود؟ ما با چه چیزی سرو کار داریم؟ بسا "ابروی" سازمان خود، با ملاحظات فرقه گرایانه، با خیره سری و لجابخت؟ و یا با سرنوشت جنبش، با علم، و با آگاهی؟

ضمیمه "پیکار" ۸۱ را ورق میزنیم. دوازده صفحه ریز در پاره پاره یک سازمان "رزمندگان" و اظهار لطف طعنه زنانه به سازمان مسسا مطلب دارد. آنرا با دقت میخوانیم و تاسف میخوریم از وقت گرانیهایی که نویسنده یا نویسندگان که بر داست افراد با استعدادی هستند بگذر داده اند. و نیز از وقت ایضا گرانقدری که خوانندگان باید صرف آن کنند. به اهل مطلب میپردازیم:

"پیکار" شهادت برخورد رو در رو با مسسا را ندارد. با آدمهای فاضلی نیستیم و لسی "پیکار" باید خیالی از خودش نا مطمئن باشد که نخواهد رو در رویی کند. گر چه میدانسیم "پیکار" توضیح این رویه را برای هواداران خود بطور درگوشی با سنگ قبان "تاثیر اجتماعی" (کمی آن در مورد ما زمان ما و زیادی آن در مورد "پیکار" که خود را مهمترین سازمان جنبش کمونیستی ایران میدانند. ضمیمه "پیکار" ۸۱ میدهد) با عرض ما ذرت، حتی "مورد بحث" که جای تردید دارد. سفیهانه تر، "توضیح" فرار از جواب سئوال است (با اینهمه - به میدانیم چرا "پیکار" پوست خریزه را زیر پا رفقان "رزمندگان" میاندازد و از آنها میخواهد که جواب ما را بدهند؟ معلوم نیست "پیکار" چرا اینقدر اصرار دارد که مسسا و "رزمندگان" را هم بهم نزدیک کند و هم به جنگ تشویق کند. مگر خدای نا کرده مسسا و رزمندگان اردوی دشمنیم که "وحدت و تضاد" مان

موجب خرسندی "پیکار" میشود؟ این نه برخورد رفیقانه به "رزمندگان" است و نه بمسسا. شگردهای "لنگش کن" و نظایر آن برخورد غیر رفیقانه به حتی خوانندگان خود "پیکار" است. به هواداران شان، و به همه آنهایی که به آنها میگویند اگر به گفته خود ایمان دارید از مصاف نهرا سید.

"تاثیر اجتماعی" ما و شما، رفقا!، متاسفانه بسیار کمتر از آنست که در رویاهای نارسبستی "مهمترین سازمان" ظاهر میشود و تا زمانیکه هم شما و هم ما، و هم سایر سازمانها چه در این عوالم هیروت باشیم، بسیار کسب خواهد بود. و چه بهتر. ما امیدواریم که جنبش کمونیستی دیرتر رشد کند ولی رشد سالم کند. تا اینکه در همان برآه های هزار بار تجربه شده و هزار بار شکست خورده پیچاننده شود. نه شما دلایید و نه ما، نه شما صرافید و نه ما، نه شما قیان دارید و نه ما. فعلاً تاثیر عمده ی شما و ما و سایر سازمانهای کمونیستی بر عناصر کمونیست و چپ روشنفکر است. و اگر میزان این تاثیر "سنگ قبان" صحت یا عدم صحت نظرات باشد. که وای بر ما اگر چنین بیندیشیم - تازه میتوان گفت سختی تاثیر بیشتر دارد که کالید مومیایی شده ی ترهات سنتی را بدرد و اندیشه را با کلیشه، و مارکسیسم را با مذهب اشتباه نکند. و اگر میخواهید، یک خروار نقل قول، و یک انیسوه حکایت و امثله از کلاسیکهای مارکسیستی در صحت این مدعا برای شما خواهیم آورد.



ما نیز مانند "پیکار" معتقدیم که مساله ی ما هیت جا معی شوروی (بگفته ی پیکار، سوسیال امپریالیسم روس) از مسایل مبهم جنبش کمونیستی جهانی است. از مسایل مبهم جنبش کمونیستی ماست. اما آنچه برای ما اهمیت مساله را تعیین میکند نه نفرت از سیاست خارجی ضد کمونیستی شوروی - که بهسر حال مورد نفرت ماست - بلکه شناختن اینسن مساله است که سوسیالیسم چه هست و چه نیست.

خدا چگونه است و با جاهل بشری که این کار را نکرده تصور کند جواب را میداند، یعنی بشری که نمیداند که نمیداند، عاقبت دلچسپی نخواهد داشت.

بنابراین، رفقا، تعارفاتی از قبیل "اگنوستیسیسم" و نظایر آنرا کنار بگذاریم. حسارت است ولی پیداست که شما حتی معنای لغتی را که بکار میبرید نمیدانید. بهتر است ما و شما هر چه ممکن است در بحث فلسفه متوسل نشویم که باعث شرمساری میشود. اگنوستیک - لادری - کسی نیست که میگوید نمیدانم. همه چیز را همگان دانند و همگان چنانکه بزرگمهر فرمود هنوز از مادرزاده‌اند! لادری حتی کسی نیست که واقعیات را نبیند. کسی است که واقعیات را نبیند اسمش کور است. لادری فراتر نمی‌رود. یعنی پس از دیدن شخص، قادر به تجرید نیست. قادر به استنتاج تئوریک نیست. حتی آن کسیکه استنتاج تئوریک غلط میکند لادری نیست. ایدالیست است. شما در ترجمه فارسی لادری - نمیدانم - فقط مو را دیده‌اید اما نمیدانید که بین نمیدانم و "نمیدانم" تفاوت از کجا تا کجاست. شما که معترفید غالب خوانندگان شما روشنفکران هستند لاقلاً اینقدر فروتنی داشته باشید که با آنکه خود را "مهمترین سازمان جنبش کمونیستی" میدانید در مقولاتی که چیزی از آن نمیدانید دخل و تصرف نکنید. به هوادار مشتاقان یاد ندهید که هر که گفت نمیدانم اگنوستیک است. و یا حتی هر که واقعیات را ندید فلان است و بهمان.

بگذریم سخن بر سر اینست که در زمان مارکس و انگلس سوسیالیسم هنوز آغاز به سر آمدن نکرده بود. نه عمر لنین و نه واقعیات جامعه شوروی نیز مجال نداد که بحثی پیرامون ماهیت جامعه سوسیالیستی و قانونمندیهای آن ارائه شود. "رفیق استالین" نیز که با یک چوختن قلم طبقات را در شوروی

ما خواهان نابودی جامعه سرمایه‌داری هستیم. ما میخواهیم در راه برآمدن و استقرار سوسیالیسم کوشش کنیم. پس این کفران نعمت نخواهد بود اگر بگوئیم آنچه ما خواهان آنیم هنوز در جایی مستقر نشده است ولی معتقدیم که این کار بالاخره خواهد شد. بشر "متمدن" خواهد شد. استثمار را از بین خواهد برد. انسان توانا تر از آنست که بالاخره نتواند ستم طبقاتی را از بین ببرد، کسبه طبقات را از بین ببرد، که نعمات وافر زندگی را بر حسب نیاز انسانها تقسیم کند. ما نمیدانیم این امر کی انجام خواهد گرفت، روند تحقق آن از چه مسیرهای پرفراز و نشیبی خواهد گذشت. چقدر طول خواهد کشید، چه مشکلاتی و چه مسائل تازه‌ای خواهد آفرید. اینها هیچکدام را بدقت نمیدانیم. نقطه‌ی حرکت، جامعه‌ی طبقاتی را میدانیم. حدود نقطه‌ی مورد نظر، جامعه‌ی بی طبقه را نیز با استنتاج تئوریک از پروسه‌ی واقعیت دریافته‌ایم. پیدا کردن راه بعهده‌ی ماست. باور کنید رفقا، رفقای "بیکار" نه مارکس، نه لنین، و نه حتی استالین و مائو، این راه را بدقت نمیدانستند. آنها تا حدی که شرایط زمانشان تجربه‌شان، علم و آگاهی‌شان اجازه میداد، خطوطی را بطور کلی ترسیم کردند. بیش از آنهم نمیدانستند. بلد نبودند. تجارب تاریخ هنوز واقع نشده بود که آنها یاد بدهد. نمی‌دانستند و میگفتند نمیدانیم. مارکس دردها هزار صفحه نوشته بالاخره نگفت سوسیالیسم چیست. نمیتوانست مشکلات اجتماعی جامعه سوسیالیستی را ترسیم کند. افلاطون نبود که مدینه‌ی فاضله بسازد. نمیدانست و میدانست که نمیداند. این نوع نادانی عیب نیست. عین کمال است. اگنوستیسیسم (!!) نیست. عین درایت است. بشر و نه خدا تا آنجا میدانند که ابزار تحقیق و تجربه دارد، آنرا بکار میبرد، و از آن در محدوده‌ی علم استنتاج تئوریک میکند. بشری که این کار را نکند یا

نابود شده خواند و اساسا نیازی باین کار ندید. "رفیق ماثو" هم بگفته‌ی پیکار اساسا تضاد بین بورژوازی و پرولتاریا را نفسی میکرد (پیکار ۷۵) و توقع شناختن و شناساندن سوسیالیسم از او قدری نایب است! لین پیانو و انورخوجه و کیم ایل سونگ هم متاسفانه آثار درخشانی برای نسل بشر باقی نگذاشته‌اند (و یا شاید گذاشته‌اند و ما خبر نداریم) بنابراین چه کنیم ما و هر انسان راغب دیگری جز آنکه بگوئیم نمیدانیم و از اینکه لادری خوانده شویم نهراسیم. (لادری که جای خود دارد. از طرف رفقا منضم به داشتن "گرایش شدید تروتسکیستی" نشویم. بیچاره تروتسکیستی که نمیگفت نمیدانم. او میگفت جامعه‌ی شوروی استالینی جامعه‌ی سوسیالیستی است و لیسوسی منحرف است. رفقای پیکار میگویند جامعه‌ی شوروی استالینی جامعه‌ی سوسیالیستی بود ولی انحرافات داشت. آبا این دو موضع شباهت بیشتری بهم دارد یا موضع ما - که میگوئیم سوسیالیستی نبود و نیست - و تروتسکی!!) اکنون ما - و تا اندازه‌ای "وزمندگان" - این جسارت را داریم که بگوئیم حال کسبه بزرگان و "موزگاران" در این میبحث خصاص چیزی بماند نماند - موختند - زمان آنها اجازه نمیداد (مارکس و لنین) و با بینش ایدئولوژیک آنها (استالین و ماثو) - این وظیفه‌ی ما و انواع ما انسانای خاکی است که دستها را بالا بزنیم و کمک هم مساله‌ی سوسیالیسم و ساختمان آن و اشکالات و انحرافات آنرا در این ۵۰ - ۶۰ سال اخیر بررسی کنیم. مساله اینرا میدانیم که اکنون نمیدانیم، و لیسوسی اینرا میدانیم که خواهیم توانست بدانیم. اگر این اگنوستیسیسم است ما حرفی نداریم. ما طالب این هستیم که بدانیم. حاضریم از همه و منجمله از "پیکار" بیاموزیم. حاضریم هر متنی را بخوانیم. حاضریم رنج هر تحقیقی را بخورد هموار کنیم. با اینهمه، و درست بهمین خاطر، تمام صفحات متعدد نوشته‌های متعدد "پیکار" و سایر "کمونیستهای پیکار"

را باز زیر و رو کردیم تا ببینیم این "واقعیاتی" که پیکار از آن سخن میگوید کدام است. رفقای "پیکار"، رفقای هوادار پیکار، شما نیز این کار را انجام دهید. اگر بیک کلام از این واقعیاتی که داشما از آن سخن میبرد در یکی از نشریاتتان گفته باشید ما ایمان میآوریم که لادری که هیچ، شبه تروتسکیست هستیم. رفقا! اگر نگوئیم صدبار، لاقبل ده‌ها بار، در نوشته‌هایتان به زیادهای مختلف گفته‌اید که:

"هر کس حقیقت عینی را بیک مساله‌ی قابل بررسی تبدیل نماید، هر کس شناخت موجود از ساخت امپریالیستی شوروی را نفی نماید... اسلوبی را که بکار بسته است ما تریالیسم دیالکتیک نمیسنست. اسلوب اگنوستیسیسم (!) و نفسی ساخت عملی (!) است، تبدیل واقعیت به مساله‌ی مورد شک و بررسی است." (ضمیمه‌ی پیکار ۸۱ تاکید ماست)

حال رفقا، از شما معنی میکنیم که فقط پیکار این چیزی که هم "حقیقت عینی" است، هم "واقعیت" است، هم "شناخت موجود" است و هم "شناخت عملی"! را یکبار بما و دیگران مشتاقان نشان دهید. باور کنید که ما خنرده نمیگیریم که شما حتی به معنای این لغات و اصطلاحاتی را که ردیف کرده‌اید توجه نکرده‌اید و چنین بیرحمانه به قلب علم میزنید. چرا پیکار بجای ترساندن خلق الله از "حقیقت" و "واقعیت" و "انواع شناخت"، اینها را خیلی خونسرد و آرام نشان نمیدهید. ماذقانه میگوئیم که اینکار شما بار بزرگی ازدوش ما برخواهد داشت. ما هیچ نوع مانسجم ایدئولوژیک - تئوریک در پذیرفتن این مساله - البته بشرط اشبات آن - که شوروی جامعه‌ی سرمایه‌داری است در خود سراغ نداریم؛ ما تا اینجا آمده‌ایم که میدانیم سوسیالیستی نیست.

اگر شما تنها گوشه‌ای از آن واقعیتهای

حقیقتها و شناختها را نشان دهید و ما مشتاقانه بقیه را خواهیم پذیرفت. آیا این تقاضای نابجایی است؟

بهر حال "بیکار" پس از نگارش دفعات متعدد در دم "نمیدانم"، و تکرار این مسأله که چرا واقعیت و حقیقت و کذا را نمیبینی، و ایراد به کسانی که میگیرند جامعه شوروی رویزیونیستی است، سوسیالیستی نیست، ولسی مناسبات تولیدی آنرا هنوز نمیدانیم، چند جا لغزشهایی میکند که آموزنده است. در شماره های قبل گفتیم و با دیدن ضمیمه‌ی بیکسار ۸۱ برای ما روشنتر میشود که "بیکار" در نوعی تناقض اسیر میشود که مفری از آن ندارد.

توضیح آنکه "بیکار" بخود حق میدهد طی چند جمله حساب حزب زحمتکشان ویتنام و اساسا دولت ویتنام را برسد.

"رویزیونیسم در آنجا (ویتنام) کاملاً حاکم گشته و دولت ویتنام را بیک دولت بورژوازی استحاله داده است، و بهمین تناسب نیز ویتنام روز به روز در جهت استیجی بیشتر سیاسی، اقتصادی و نظامی به شوروی پیش میرود." و در جای دیگر بنوک کمکون را چنین توصیف میکند:

"بنوکی که بوسیله‌ی آن کشورهای اروپای شرقی و از جمله ویتنام ((کنستان)) منظور "بیکار" بعلاوه ویتنام بوده است ((توسط شوروی استثمار میشوند)). ما نیز مانند هر کمونیست دیگری از وابستگی های ویتنام به شوروی بسیار ناراحت هستیم ولی در عین حال چیز جدیدی در این وابستگیها نمیبینیم. این نوع وابستگیها (بمعنای دقیق آن فعلاً کاری نداریم) هر چه هستند از قبل از پیروزی ویتنام، از سالهای دهه‌ی ۵۰ در مورد ویتنام شمالی وجود داشتند. چرا آن موقع دولت ویتنام کمونیستی بود حالاً بورژوازی است. ما دلیل دیگری نمیبینیم جز

این که ننگ سیاثوینگ چنین میگوید. ما در عین حالیکه از پیمانهای سیاسی و اقتصادی و نظامی بین ویتنام و شوروی تکران هستیم، منافسانه آن "قاطعیت" بیکار را نداریم که ۵۰ سال مبارزه‌ی بی‌امان ویتنام در راه سوسیالیسم را ناگهان مبارزه در راه سوسیالیسم ارزیابی کنیم. شاید ما رفیق القلب هستیم ولی با اینهمه از بیکار میبرسیم بیگانه فرغ آنکه حکم شما صحیح باشد آیا چنین حکم مهمی نباید لاقیل قدری دلیل و سند هم همراه داشته باشد. آیا صرف وجود پیمانان و قرارداد بین دو کشور کافی است که مناسبات تولیدی آن حوامع را روشن کند. آیا شما کوچکترین تحقیقی در مورد مناسبات تولیدی جامعه ویتنام کرده‌اید که چنین گستاخانه حکم مدهید؟ ما چنین مطالبه‌ای نکرده‌ایم اما خجالت میکشیم که "استدلالاتی" نظیر شما بکنیم. ما برای کسیکه از ما بپرسد مگر همین پیمانها قبلاً وجود نداشت جوابی نداریم شما دارید؟ ما برای کسیکه بپرسد: چه شده که جامعه‌ای که ۵۰ سال برای سوسیالیسم جنگیده و انقلاب آن مورد تائید همه‌ی کمونیستها (بجز عده‌ای از تروتسکیستها) بود منحرف شد جوابی نداریم. ما نه میتوانیم جوابهایی نظیر "بیکار" بدهم ("پس از مرگ اسنلین"، "پس از مرگ ماشو"، "پس از مرگ هوشی مین") چون این جوابها را دروغ میدانیم و نه میتوانیم از ترس اینکه "لااد ری" خواننده شویم جوابی از آستین بیرون بکشیم. برای ما مسأله ویتنام حل شده است. نمیدانیم. رفا، نمیدانیم! اگر شما میدانید بما بیاموزید. شما پیمانها دهید که چگونه شوروی ویتنام را استثمار میکند. لاقیل چند رقم، چند سند نشان دهید باور کنید ما آنقدر از مناسبات شوروی با کشورهای ناراحت هستیم که این اسناد را خواهیم قاپید.

این سؤال اما میماند، و در گذشته هم آنرا مطرح

بقیه در صفحه ۱۶

برای تحقیق آرمانهای واقعی زحمتکشان؛ انقلابی نگری باید

کردستان: گشتار زحمتکشان ادامه دارد

ارتجاع بار دیگر کردستان را به حمام خون تبدیل کرده است. ارتش جمهوری اسلامی که اینروزها خواهان دفاع از انقلاب و کشور است روزی نیست که به جنابتی جدید در کردستان دست نزنند. روحانیون، این مدافعین دواشاهی حفظ انقلاب اسلامی به سبک اسلاف خود به قصابی در کردستان مشغولند و عجا که هم مدافعین "دموکراسی جدید" بنی مدر و ترک‌گام و هم مدافعین خرده بورژوازی "ضد امپریالیست" در مقابل جنایات بیشمار جمهوری اسلامی در کردستان ساکت ننشسته و از ترس از دست ندادن موتلفین فعلی و آینده شان خفقان گرفته‌اند. ددمنشهرهای اخیر رژیم در کردستان بحمدی است که تاریخ عساکر و نهادهای ملی و طبقاتی نظایر آنها کمتر سبک دارد. کودکان در کهنسواره در غضب خشم حیوانی بنام ملاحسنی میسوزند و بیومردان و بیوزنان دهات کردستان صرفاً بجرم کرد بودن، سرشان با ساطور قصابی سیسج مستضعفین از بدن جدا میگردد و جوانان مبارز بیست و انقلابی به جوخه‌های اعدام سیاه پاسداران سپرده میشوند. و این جنایات در کوبه‌های رسانی‌های گروهی "آزاد منش" انجام میگردد.

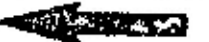
در حقیقت آنچه امروز رژیم در کردستان بدان دست میزند، طبیعتی شومی است از آنچه که احتمالاً براساس ایران بعد از پیروزی لشکر اسلام در جنگ با آن روبرو خواهید شد. رژیم در گرما گرم جنگ، و نا آن لحظه‌ای که هنوز افکار عمومی مردم متوجهی ممالک جنگ و عواقب ناشی از آن است و توده‌ها حیران زده ناظر و شاهد دعوای قدرت بیسین جناح‌های حاکم میباشند آرام و "فارغ" از عکس-العملیای احتمالی مردم، دست به چنین فجایعی میزند.

- ۱ روستاهای شادروبران در اطراف مهاباد به بوسیله‌ی بمبهای ناپالم و راکت فانتومهای جمهوری اسلامی به آتش کشیده میشود.
- ۲ در سنج منازل مردم عادی مورد هجوم اوباشان جمهوری اسلامی قرار میگردد و ما یحتاج اولیه‌ی مردم از قبیل روغن، نفت، قند، برنج به غارت برده میشود. رژیم میترسد که این ما یحتاج احتمالاً در اختیار پیشمرگان قرار گیرد.
- ۳ در اورامان (نوده) و دهات اطراف بامه بیانه‌ی وجود پیشمرگان مورد هجوم خمپاره‌های سنگین پادگان ارتش قرار میگردد.
- ۴ فانتومهای جمهوری اسلامی دهات اطراف پیرانشهر را به بیانه‌ی ممانعت از دخول نیروهای عراق بمباران مینمایند و باعث گشتار عده‌ای از مردم بی دفاع دهات مرزی میگردد.
- ۵ پاسداران مستقر در پادگان جلدیان چند

- ۱ نفر از مردم روستای کویسج را بدون هیچ دلیلی فجیعانه بقتل میرسانند.
- ۲ هر چندگاه روستاهای اطراف پادگان بامه، با خمپاره‌اندازهای سنگین پادگان بمباران میشود.
- ۳ فانتومهای جمهوری اسلامی پس از انجام عملیات موفقیت آمیز در خاک عراق! بمباران شهر کردنشین و بی دفاع بشجوبن، روستای خا و رسا و جی در اطراف مریمسوان را از بمبها بیخان بی نصیب نگذاشته و فرزندان روستائیان فقیر را بقتل میرسانند.
- ۴ ارتشیان و پاسداران مستقر در اطراف مهاباد به قصد جمع آوری اسلحه‌ی روستاهای "کولی" و "چوله‌لان" را مورد هجوم قرار میدهند و مبارزین جوان ده را به گلوله مینهند.
- ۵ یکی از دهات اطراف پیرانشهر "جگر" در ۲۵ کیلومتری پیرانشهر بوسیله‌ی ناپالم و راکت مورد هجوم وحشیانه‌ی ارتش قرار میگیرد.
- ۶ پاسداران و دیگر مزدوران جمهوری اسلامی پس از قتل عام ایندرفاش و بوسف کنند، زحمتکشان "صوفیان" اشوبه را قتل عام مینمایند. در این فاجعه ۱۳ نفر از اهالی ده به شهادت میرسند.
- ۷ در مهاباد ۶ تن از مبارزین کرد به جوخه‌های اعدام سپرده میشوند.
- ۸ پاسداران و مزدوران ملاحسنی روستاهای "گلوله‌ان" و "بایزآباد" اطراف نوده را که قبلاً خلع سلاح نموده بودند به آتش میکشند.
- ۹ ۱۷ نفر او اهالی ده "سروگاسی" در اطراف پیرانشهر توسط پاسداران، افراد "سیسج مستضعفین" و ارتشیان قتل عام میشوند. این جنایتکاران که برهبری ملحنی سنا یافته مجلس شورای اسلامی از ارومیه - حمله نموده بودند با ساطور و چاقو به گشتار مسردم زحمتکش این ده پرداختند. این مزدوران حتی از آتش زدن حدود ۱۳۰ خانه و انبارها عطفه زمناشی خودداری نکردند.



مردم رنج دیده و ستم دیده ایران! آنچه در فوق آمد سیاه بخشی از جنایات رژیم است که خود را "جامی مستضعفین" و حقوق پایمال شده آنان میدانند. آیا برآستی این چنین است؟ آیا احقاق حقوق پایمال شده زحمتکشان یا به گلوله بستن آنان تامین میشود؟ آیا ایسین دولت "مستضعفین" است که خانه‌های زحمتکشان روستایی را به آتش میکشد و با این دولت سر-مایه داری است که با حجاب اسلامی و به نیام



کردستان:

زحمتکشان آنانرا می چاید؟ بنظر نمیرسد یافتن جوابی برای این سؤال چندان مشکل باشد. حکومتی که دستش تا مغزق در خون زحمتکشان این مرز و بوم آغشته است نمیتواند حامی آنان باشد. آیا این یک بخش از حاکمیت است که به این گشتارهای و حشیانه دامن میزند یا تمامی حاکمیت یا احساس یک خطر جدی از جانب جنبش کردستان علیرغم اختلافاتشان در پایتخت در کردستان متحدانه "مبارزه علیه مخالفین خود می پردازند. چگونگی شرکت مشترک جناحین هیات حاکمه در این گشتارها، قتل عام مستضعفترین توده های زحمتکش ایران، و دست آزدین بسینه حیوانی ترین انواع "مبارزه با مردمی که خواست ابتدایی ترین حقوق دموکراتیک خویش - خودمختاری برای کردستان و دموکراسی برای ایران - هستند جای هیچگونه شک و شبه ای باقی نمیگذارد که رژیم مرتجع و ضدانقلابی جمهوری اسلامی علیرغم تمام ادعاهای دروغینش در مبارزه علیه امپریالیسم و بنبغ توده های مردم، کمر به قتل مردمی بسته است که برآنند که قهرمانان در مقابل تهاجمات مکرر ارتش و سپاه پاسداران و دیگر غلامان حلقه بگوش سرمایه داری حاکم ایستادگسی نمایند. رژیم با آنکه ظاهرا دشمن اصلی خود را عراق میدانند، در این لحظات نیز از جنایت های پیشمار در کردستان و دیگر نقاط ایسیران رو گردان نیست، و برماست که با تمامی قوا چه با شرکت در مبارزه ای حق طلبانه ای مردم کرد، وجه با افشا رژیم و سازماندهی حرکات اعتراضی طلبیه ایسین جنایات بی سابقه علیه هموطنان کرد از تکرار، قتل عام های جدید در کردستان جلوگیری نمائیم.

نقدی بر...

کردیم، چرا تنها ویتنام و کشورهای اروپای شرقی را کشورهای سرمایه داری وابسته بسیم امپریالیسم نمی نامید؟ چرا کشورهای مانعند ویتنام را که بگفته ی شما تجاوز بخاک کامبوج میکنند و سوسال امپریالیست نمینا مید. چرا شما که معتقدید حتما باید در مورد "ساخت" نظر قطعی داد از ساخت این کشورها سخن نمی گوئید، چرا نوع انقلاب آینده ی آنها را (انقلاب دموکراتیک نوین) درجا معنی سرمایه داری وابسته بسیم امپریالیسم! معنی نمیکنید، و بالاخره زنده ای که از ما کرده ای انتقاد میکنیم شما نوشته ای:

"این چیز سوم چیست؟ همان نظام تولیدی جدید است که در قبل توضیح دادیم. همان دولت استثماری بسیل سوشیزی، همان ساخت بوروکراتیک حاکمیت مشی بوروکرات که سازمان وحدت کمونیستی میگوید..."

(ضمیمه ی بیکار (۸)

ما از شما میپرسیم، در کدام نوشته، در کدام سخن ما از "ساخت بوروکراتیک" سخن گفته ایم. آیا دروغی باین بزرگی برای چیست؟ آیا بدینگونه به هواداران خود درس صداقت میدهید؟ اگر توان مقابلنه ندارید، سکوت کنید، این بهر از تحریف و دروغگویی است.

توضیح

به علت تراکم مطالب، چاپ قسمت دوم مقاله "تراژدی مصر و تکرار آن در عراق" در این شماره ممکن نگردید. ضمن پوزش از خوانندگان، به اطلاع میرسانیم که ادامه ی این مقاله در رهایی شماره ی ۴۹ بچاپ خواهد رسید.

ادامه دارد

رفقای هوادار!

هموطنان مبارز!

یارمان ما برای پیشبرد برنامه های مبارزاتی خود احتیاج مبرم بسیم کمکهای مالی شما دارد. کمکهای مالی خود را، هر چقدر هم که نا چیز باشد، از هر طریق که میتواند به ما برسانید.

هفته نامه

رفقای

نشریه

سازمان وحدت کمونیستی

آیت الله کاشانی

"روحانی مبارز" فاشیست!

اظهارات با تمنا نقلیج در مورد ارتباطش با کاشانی و شرکت کاشانی در کودتا، بقدری گویاست که ما در اینجا صرفاً مهمترین آنها را از انقلاب اسلامی ۱۳ آذر نقل میکنیم، و پس از آن اشاره‌ای میکنیم به گذشته‌ی دورتر این دو مزدور امپریالیسم.

"به سبب اعتقاد راسخ اینجانب بسبب اسلام، من مورد عنایت مرحوم حضرت آیت الله العظمی کاشانی قرار گرفتم و در سال ۲۷ یا ۲۸ بود که ایشان اینجانب را احضار کردند و ضمن تعقد فرمودند از کارهای شما با خبرم و همه‌ی کارهایت (از جمله "خدمات کدایی در آذربایجان") مورد تأیید است. باید در قبال نامسلمانها ایستادگی کرد."

"... تمام نزدیکان ایشان ((کاشانی)) میدانند که من یکی از مریدان ایشان بودم و رفتار من مورد حمایت ایشان بود. در سالهای ۳۰ و ۳۲ و بعد از مرداد ۲۲ و تا آن مرحوم در قید حیات بودند خدمت ایشان میرفتم و با از طریق مکاتباته با ایشان در تماس بودم..."

"... در اوایل سال ۱۳۳۲ وقتی خدمت آقای کاشانی رسیدم فرمودند که باید خدمت این کافران رسید. من گفتم بسبب آقای کاشانی که من کسی نیستم و همدستی ندارم و افرادی در خدمت نیست. ایشان فرمودند صبر کنید، تا مل کنید، تغییراتی در پیش است. روز ۲۵ مرداد وقتی زاهدی تلفن کرد و گفت فرار است شما را بریاست ستاد انتخاب شوید، من این پیشنهاد را با حضرت آیت الله کاشانی در میان گذاشتم...."

روز ۲۵ مرداد با تمنا نقلیج بعلت شرکت در توطئه‌ی کودتای نافرجام علیه مصدق - و بقول خودش، "بعلت همین وطن پرستی و اعتقاد به دین اسلام" (!) دستگیر میشود، و روز ۲۸ مرداد به دنبال موفقیت کودتای بعدی از زندان بیرون میآید.

"در غروب ۲۸ مرداد پس از روی کار آمدن"

"در آذر ۱۳۲۵ در آزادی آذربایجان مشارکت فعال داشته و از نفوذتوده - ایها و دموکراتها و رسیدن بسبب آرزوی شوشان جلوگیری کردم. بسا شوروی ها و با جاسوسان آنها در تبریز و اردبیل درگیر شدم و حضرات تبریز بخصوص آقای مشکینی گواه خدمات صادقانه‌ی اینجانب هستند... حضرت آیت الله انواری هم گواه خدمات من هستند..."

"(در کارخانه‌ی اسلحه سازی) وقتی در اولین برخورد با کارگران روبرو شدم با مشکلات زیادی روبرو شدم و حتی افراد قصد قتل مرا داشتند... من از حضرت حجت الاسلام فلسفی که حضوراً نزد ایشان رفتم خواستم که بیایند و برای کارگران صحبت کنند. توده‌ایها در تمام کارخانه نفوذ کرده بودند. آقای فلسفی به کارخانه آمدند و سخنرانی ایشان چنان جوهر واقع شد و تا حد زیادی از نفوذتوده‌ایها جلوگیری شد..."

(نقل قولها از انقلاب اسلامی ۱۲ و ۱۳ آذر تاکیدها همه از ماست)

شخصی که تا این حد با "روحانیون مبارز" نزدیک بوده نه یک آیت الله است و نه یک "حجت الاسلام"، بلکه یک سرلشکر است. سرلشکر نادر با تمنا نقلیج، رئیس ستاد ارتش شاه پس از مردمانی ۲۸ مرداد، و یکی از سردمداران سرکوب مبارزات زحمتکشان ایران پیش و پس از آن کودتا. آنچه در بالا آمد شمه‌ای است از "دفاعیات" او در دادگاه، دادگاه که هنوز حکم آن در مورد با تمنا - نقلیج صادر نشده، ولی با توجه به "شهودی" که معرفی کرده معلوم است که نتیجه‌ی کار دادگاه چه خواهد شد. یکی از "شهود" آیت الله کاشانی است. "آیت الله کاشانی قهرمان پرور و شهید ساز تاریخ حماسه و آزادگسی و شرافت و سمبل زیربار تنگ آمریکایی و انگلیس و شاه نرفتن" (بقول نشریه‌ی نیرو ملت ارگان فدائیان اسلام، ۳۰ تیر ۱۳۵۹) و با آیت الله کاشانی هم دست آمریکا و انگلیس و شاه در کودتای ۲۸ مرداد (به گواهی تاریخ تحریف نشده!)

دولت زاهدی اینجانب را از زندان آزاد کردند و حکم ریاست ستاد بمن ابلاغ شد، از جانب شاه... با مرحوم آقای مصطفی قزوینی آقای کاشانی تماس گرفتم و نظر حضرت کاشانی را جویا شدم. فرمودند بمن که بکار مشغول شوید چه بهتر که این وظیفه‌ی مهم را بشما محول کرده‌اند... (تا کندها همه جا از ماست)



باتما نقلیه ادعا میکند که "به سبب اعتقاد راسخ به اسلام" مورد عنایت کاشانی قرار گرفته بود. اما شواهد تاریخی نشان می‌دهند که فعل مشترک این دو " مبارز"، نه اعتقاد به "اسلام عزیز"، که اعتقاد به فاشیسم هیتلری بوده است.

رئیس ستاد رژیم کودتا در قسمتی از "دفاعیاتش" میگوید:

"به جرم ایمان به اسلام و در خلال جنگ جهانی بمدت ۲ سال در زندان انگلیسی... اسیر شدم. من میدانم که از یک سرباز چه ساخته است (؟). حضرت آقای حاکم شرع میدانند چه افرادی را دستگیر و زندانی میکردند.

مکن است "آقای حاکم شرع" نداند، ولی هر که تاریخ چند دهه‌ی اخیر را خوانده باشد مداند... جنگ جهانی دوم "نیروهای متفقین فاشیست‌ها را دستگیر میکردند. و وقتی بنیم که روزنامه‌ی "جری اسلامی" - ۲۹ مرداد ۱۳۱ - هم قصد دارد "تبعید ناشانی" از عراق بسط رژیم بریتانیا و ۲۸ ماه زندان در جنگ جهانی دوم" را جز "مبارزات" کاشانی جایزند، قضیه روشن تر میشود.

"آیت الله العظمی کاشانی" و "سرلشگر باتما نقلیه" در سالهای آخر دهه‌ی ۳۱ و اوایل دهه‌ی ۱۳۲۰ - وقتیکه هیچ یک هنوز به "درجات" فوق نرسیده بودند - از جمله اعضای ستون پنجم آلمان نازی در ایران بشمار میرفتند! این ستون پنجم شبکه‌ای بود از عمال و هواداران فاشیسم که از طرف دولت هیتلر، توسط یک افسر اس. اس بنام فرانسیس مایر سازمان داده شده بود و "نهضت ملیون ایران" یا "حزب ملی" نام داشت. یکی دیگر از اعضای سرشناس این شبکه سرلشگر فضل الله زاهدی - نخست وزیر شاه پس از کودتای ۲۸ مرداد - بود. هدف از تشکیل شبکه این بود که از یکسو در مقابل متفقین مقاومت کنند و از سوی دیگر با استفاده از جو نارضایتی مردم از حکومت رضاخان، کودتایی ترتیب دهد و سرلشگر زاهدی را به "ریاست جمهوری" ایران برساند. اما بدنبال اشغال ایران توسط متفقین این شبکه کشف شد، و علاوه بر مایر عده‌ی زیادی از اعضای ایرانی آن - از جمله زاهدی، کاشانی، و باتما نقلیه - نیز دستگیر و زندانی شدند.

(برای توضیح بیشتر رجوع کنید به گذشته چراغ راه آینده است، ۱۳۵۸ انتشارات زبرجد، صفحات ۷۵-۶۱)

بد نیست اشاره کنیم که یکی دیگر از عوامل آلمان نازی در منطقه‌ی خاور میانه کسی نبود جز مفتی اعظم فلسطین شیخ امین الحسینی... شاید یک تعبیر "مکتبی" از جنگ دوم جهانی این باشد که هیتلر قصد داشت "میانسی اسلام عزیز" را تحکیم و "حکومت اسلامی" برپا کند، ولی "توطئه‌ی ابر قدرت‌های شرق و غرب" مانع انجام این مهم شد... وجوه اشتراک فاشیسم و "ولایت فقیه" کم نیستند.

در حاشیه...

باشد، کارنامه‌ی رجایی در آن وزارت مشغول طبع قدرتمندانی است که ۳۰ هزار معلم و دبیر پاکسازی شده را از سر راه تحقق ولایت فقیه دور میکنند. در حال، شرکای محمدعلی رجایی در "شرکت بازرگانی و ساختمانسی اهداف" (*) میزان فرمانبری دوست "سخت سر" خود را کاملاً سنجیده‌اند.

نخست وزیر مانند محمدعلی رجایی، بسی تردید، بستگی مستقیم به حکومت دارد که بزرگترین قدرت بیشتر در سطوح بالای رهبری بوجود آمده است. میتوان گفت که کنار گذاشتن دولت مکتبی رجایی، شاخص پیروزی نسبتاً کامل بنی صدر بحساب خواهد آمد. تا آن زمان، محمدعلی رجایی (همانند شاکردی که با استفاده از حواس پرتی معلم تارک زندگی شاه عباس صفوی را بجای شرح ال شاه سلطان حسین جا میزند و هر لحظه نگران آن است که چرت معلم مربوطه پاره شود و پیش رو بگیرد) حتی از عهده‌ی اداره‌ی جزء به جزء و روز بروز امور کشور هم برنخواهد آمد.

(*) مردادماه سال گذشته آگهی تصمیمات مجمعی

عمومی عادی سالیانه‌ی "شرکت بازرگانی و ساختمانی اهداف" در روزنامه‌ی رسمی چاپ شد، که این شماره از روزنامه‌ی رسمی را بسرعت جمع آوری کردند. در میان اعضای موسس و سهام داران این شرکت نام محمدعلی رجایی، محمدجواد باهنر و محمدحسین ریاحی دیده میشود. رجایی که مقام ریاست هیئت مدیره‌ی این شرکت را بعهده دارد در براسر لقب "بازر و بیغروش" بودن گفت این شرکت در حکم پوششی برای مبارزه با رژیم بود. اما گویا ایشان فراموش کرده‌اند که تاریخ تشکیل مجمع عمومی عادی سالیانه‌ی این شرکت (۵۸/۲/۲۵) مدتی پس از برقراری جمهوری اسلامی است و برای دو سال آینده هم هیئت مدیره و بازرس جدید تعیین نموده است. نگاه کنید به رهایی شماره‌ی ۱۵ - آذر ماه ۱۳۵۸

متخمان آن مجله را برای وزارت در نظر گرفته است. یا بالا گرفتن جر و بحث "تخصص بهتر است یا مکتب؟"، رجایی مدارک تحصیلی بعضی از ورایش را رو کرد و اطمینان داد که کسب کابینه‌ای بهتر از این ممکن نیست مگر آنکه وزرای آن "دوره‌ی مخصوصی وزارت را هم دیده باشند.

رئیس الوزرای جدید در همان یک ماه اول زمامداری نشان داد که تا چه اندازه از برنامه ریزی، تخصص، قانون اساسی خیرگان و حتی تعریف این مفاهیم و مانیل سر در میآورد. روز ۱۸ شهریور در مجلس شورای اسلامی گفت: "با ((تشکیل)) وزارت امر به معروف و نهی از منکر موافقم. اما هنوز مشخص نیست که ((این وزارت)) باید در دست دولت باشد یا ولایت فقیه..."

بقیما تا امروز هم شیوه‌ی اداره‌ی کشور و مسئولیت و اختیارات دولت برای محمدعلی رجایی مشخص نشده، چرا که همان جا گفته بود: "آنچه من تعهد دادم و آنچه وزرا یا من تعهد کرده‌اند، مقلد امام بودن است." روشن است که برای یک مقلد، کیفیت و ماهیت قضایا نه فایده‌ی اساسی است و نه اهمیت دارد. برنامه‌ریزی و نوآوری بجای خود.

هنوز جوانترین دولت انقلابی و مکتبی جهان "یک ماهه" شده بود که عراق به ایسران حمله آورد و پالایشگاه بی دفاع آبادان همان روزهای اول در آتش "صدور انقلاب اسلامی" سوخت و یکی دو پالایشگاه دیگر آسیب و بسیاری از خط لوله‌های نفت رسانی منهدم شد. در این حال، از یکسو تبلیغ میشد که کمبود مواد سوختنی شایعه‌ی ضد انقلاب است و خالی از حقیقت، و از سزی دیگر نخست وزیر برای بالا بردن بهمنای بنزین دلایلی میآورد که در تاریخ اقتصاد و سیاست مائستی است. اول، رجایی دلیل آورد که دولت بنا آن زمان برای بنزین سوخته میپرداخته، که این حرف تنها نشان دهنده‌ی بی اطلاعی او از موضوع و تعریف سوخته است. دوم، رجایی بالا بردن قیمت بنزین را قدمی در راه تعدیل ثروت قلمداد کرد. ناگفته پیداست که اگر قیمت بنزین، یا هر کالای دیگری، بیای قیمت طلا هم برسد کمکی به تعدیل ثروت نخواهد کرد: باین دلیل ساده که اقشار مرفه افزایش هزینه‌ی زندگی خود را بر زیر دستانها تحمیل میکنند و جهش ثمانی تیمتها تنها بسند ثروت مندتر شدن توانگران و نیازمندتر شدن تهیدستان کمک میکند نه خلاف آن. اگر نظریه‌ی ظاهرا اقتصادی نخست وزیر مکتبی پایه‌ی علمی و کاربرد عملی داشت، میتد با افزایش بهای شکر به کیلویی مثلا هزار تومان، تمام مستکبرینی که نان خامدای و کیک مربایی مصرف میکنند در مدت زمانی کوتاه خلع ثروت کرد و بخاک سیاه نشانند. اما با اجرای چنین سیاست اقتصادی داهیانهای نوسندگان جای تعدیلو پیش از آن که نابودی مستکبران را ببینند از فرسوط بینوایی جان به جان آفرین تسلیم کرده‌اند.

از نظریه‌های اقتصادی دیگر محمدعلی رجایی یکی این است که قانون تاثیر عرضه و تقاضا بر قیمتها نادرست است و اساسا وجود خارجی ندارد

چون در اسلام در این باره حرفی زده نشده، گذشته از اینکه افزایش بهای بنزین تا حد زیادی مربوط به عرضه و تقاضاست، نخست وزیر قاعدتا باید روزی توضیح بدهد که چرا همواره و در سراسر جهان بهای طلا از بهای هر فلز دیگری بیشتر بوده است و این نکته را هشتم روشن کند که آیا در صدر اسلام در شبه جزیره عربستان پارچه‌های کمیاب بافت چین با بافته‌های سوریه و شام بهایی برابر داشته است؟ در هر حال، همان گونه که تجار مسلمان و متعدد بازار ممالک یک هفته‌ای شب عید رئیس جمهوری را از سر برد کردند، اشاره‌های نخست وزیر به حرارت آتشش دوزخ هم در آهن سردشان کارگر نخواهد افتاد. اجرای اصل ۴۴ قانون اساسی در مساب دولتی کردن تجارت خارجی - که پیش از یکماه پیش دولت برای تهیه‌ی طرح آن سه ماه وقت خواست - بیش از هر چیز در گرو تحولات سیاسی و احتمال دست زدن بازاریان بر نفوذ به تشکیل جبهه‌ی مخالفت و مقاومت خواهد بود. در هر حال، حتی برای تهیه‌ی طرح این کسار، رئیس الوزرا تاچار است دست از مخالفت بکشد برسا مهریزی بردارد.



نخستین نفر بر سر وحدای رجایی به سازمان ملل محکی برای توانایی عرض اندام او در عرصه‌ی سیاست بود. در حالیکه وزیر خارجه‌ی عراق در جلسه‌ی شورای امنیت با ارائه بند به بند و مشروح ادعاهای دولتش کوشید تا افکار دیپلمات‌ها را بسود خود قانع کند. رجایی با سخنرانی دور و درازش که بیش از هر چیز به سرفاله‌های روزنامه‌ی جمهوری اسلامی شباهت داشت "استکبار جهانی" را آسیابی بادی فرض کرد که باید آن را ترسانند و فراری داد. دعوت پیامرگونه‌ی او از امیربالیسم آمریکا به شوه کردن و روی آوردن به "رشد معنوی" محتویات چنشی نمایندگان مفلوک خرده بورژوازی را به نمایش گذاشت. البته این تعام فضیه نبود. سخنرانی و مباحثه‌ی مطبوعاتی رجایی برای مصرف داخلی ایسران تهیه شده بود، اما بخش قابل توجه و مصرف نظریات او برای "استکبار جهانی"، در تخییر جهت غنی و سریع مقامات کاخ سفید منعکس شد. پیامدهای چاق سلامتی خصمی رجایی و والدهایم، و اشاراتی که بی تردید بطرف مورد نظر رسید، رفته رفته در "رشد معنوی" آمریکا و سرمایه‌داری غرب و حمایت روزافزونی از رژیم جدید ایران آفتابی خواهد شد.



نگامیکه نخست وزیر شدن رجایی دستور کار مجلس شورای اسلامی بود، چند تن از نمایندگان با او ایراد میکردند که مگر در وزارت آموزش چه کرده است تا به مسدودات عظمی ترفیع درجه یابد. نظر دیگران هر چه

دو جانشین و پیدایشها

نیم نگاهی به

دولت صدر روز محمد علی رجائی

عمر روز نهم شهریور ۵۹ این عینسوسوان درشت در بالای صفحه اول روزنامه ای اطلاعات به چشم میخورد:

"جوانترین دولت مکتبی و انقلابی جهان پس از صدر اسلام تشکیل شد."

رئیس این دولت خارق العاده همان شب پرمفهی تلویزیون آمد و اعلام کرد که او را با قیمت و وفور انگور و پرتقال کاری نیست زیرا به درستی و همانا که - بعنوان "مقلد امام، فرزندان مجلس و برادر رئیس جمهوری" - از برای "مفت مکتب" مبعوث شده است. با اعلام مواضعی از این قبیل، نام محمد علی رجایی رسماً وارد تاریخ ایران شد و بعنوان دومین رئیس الوزرای حکومت اسلامی در کنار مهسودی بازرگان (و به اعتقاد روزنامه ای اطلاعات بلافاصله پس از خلفای راشدین) جای گرفت.

در حالیکه هر وزیر یک ماه پس از انتخاب مشول عملکرد وزارتخانه ای مربوطه شناخته میشود، بررسی کارنامه ای یک کابینه دست کم برای پایان شی ماهی اول فعالیت آن میباشد. به خصوص که فهرست هیات دولت جدید هنوز کامل هم نیست. اما نگاهی بهمین مد روز صلح و جنگ و نهر و آشتی و جیره بندی و "برنامه ای اقتصادی" کافی است تا زاویهای حرکت رئیس الوزرای جدید را روشن کند.

در نگاهی کلی میتوان گفت که دست کم در سی سال گذشته تاریخ سیاست ایران دولت - مردانی در ردهی رجایی گمیایند: بی رمق، بی اطلاع، پرت از مرحله، فاقد هر جدا بینی برای تودهی مردم یا حتی خماثلی که توسط خواهر را به خود بکشاند. خلاصه ای کلام: متوسط و بی اهمیت. نوع آدمهایی که مخالفت با آنها به اندازهی دوست داشتنشان دشوار است زیرا حتی به اندازهی کافی میبندل و عصبانی کنند هم نمیشند. در تاریخ اخیر ایران شاید بتوان بر اسدالله علم بعنوان همردیف رجایی، از نظر منش، طرز فکر و کردار، انگشست گذاشت: چرخ را پاس حکومت برای مواقعی که

دستگاه پنجر میشود. در کشمکش جناحها و منلوبه شدن جنگ، علم به میدان میآید، کابینه ای خاصیتی سرهم میکند و با مرتسب شدن اوضاع دوباره برای رتق و فتق امور سفره خانه به اندرونی همایونی باز میگشت.

به هنگام مطرح شدن رجایی بعینسوسوان نخست وزیر آئینده، برخی از هواداران مجاهدین خلق احساس خطر خود را از روی کار آمدن کسی که به اعتقاد آنها با مجاهدین دشمنی لجوجانه ای دارد پنهان نمیگردند. اما تا امروز بنظر نمیرسد که شخصیت رفیق محمد علی رجایی و دانش سیاسی غیر قابل توجهش بتواند خطری جدی برای مجاهدین بحساب آید یا اوضاع را برای آنها از حدی که در خط و نشانهای حزب واحد هست بدتر کرده باشد.

چنین شخصیتهای سترون و عمیقاً توستری خورده ای، با همه ی زرنگی و زیرکی شان، بسبب دلیل فقدان آگاهی و روشن بینی حتی قادر به اثبات خود نیستند تا چه رسد که به نفسی دیگران بپردازند.



زمانی که اظهار تمایل و رای اعتماد مجلس شورای اسلامی به محمد علی رجایی مطرح بود، او در همان جا نه تنها اعلام کرد که برنامه ای ندارد، بلکه ارائه برنامه های اجتماعی و اقتصادی را، تلویحاً نتیجه گیری وابستگی شخص ارائه کننده به قدرتهای خارجی دانست.

روز بیستم شهریور امسال رجایی بسبب صراحت تمام در مجلس گفت که "خبر، من برنامه ریزی را قبول ندارم." در یک سخنرانی اولیه در مجلس، گفته بود که اعضای کابینه اش را "انقلابیون سرچشمه" تشکیل میدهند. اما یکی دو جلسه بعد توضیح داد که البته منظورش "زغال فروش سرچشمه" نیست بلکه